

مُهر شهادت بر آخرین پرونده مأموریت

درباره سردار سیدمهدی موسوی، فرمانده یگان حفاظت رئیس جمهور که در سانحه سقوط بالگرد به شهادت رسید

شاید تمام تصویری که ما آدم معمولی ها از یک «محافظ» توی سرمان داشتیم. «حیدر» حاتمی کیا در فیلم «بادیگارد» بود.

قصه حیدر، آن قدر دراماتیک و اثرگذار و اسطوره ای بود که ما خیال می کردیم فقط توی فیلم ها می شود دید. ما فکر می کردیم به این نیروهای بلند قامت با سینه های ستبر و ابروهای درهم کشیده که توی خبرها، سایه به سایه شخصیت ها حرکت می کنند و ثانیه ای آرام و قرار ندارند می گویند بادیگارد.

فکر می کردیم کارشان مراقبت کردن است و ماه به ماه پول خوبی هم به جیب می زنند. آخرش هم یک جایی اگر جراحی چیزی پیدا کنند، با گواهی جانپازی بازنشسته می شوند و می نشینند توی خانه مستمری دندان گیری دریافت می کنند. اما حیدر راست می گفت که زمین تا آسمان توفیر دارد مفهوم «محافظ» یا «بادیگارد».

می نویسم «سرتیم حفاظت.. بخوانید» فدایی شخصیت نظام.. همان طوری که حیدر یک جایی در بادیگارد می گوید: «من اومدم از شخصیت نظام دفاع کنم، اومدم جونمو پای اعتقادم بذارم. اگه غیر این باشه، این فیش حقوقی ارزش جونمو نداره..» سیدمهدی موسوی، سرداری بود که عمرش را گذاشته بود پای اعتقادش. دنیا ثابت کرده معمولاً قصه این جور آدم ها که تکلیف روشنی با آرمان هایشان دارند، جوری به سر می رسد که نامشان در تاریخ ماندگار می شود. همسرش هم بعد از شهادت سیدمهدی می گفت غمگینم. اما چیزی که آرام می کند، حضور سیدمهدی در



آزاده چشمه سنگی نویسنده

دنیایی است که هم قواره روح بلند اوست. دنیا برای سیدکوچک بود. اما این ها را دخترکوچک سه ساله اش نمی داند. دختر شش ساله اش درک نمی کند و حتی چیزی از اندوه دو دختر جوانش کم نمی شود. آن ها دلتنگ همان اندک حضور پدر در خانه اند. پدری که تمام روزهای هفته را در سفرهای پر شمار ریاست جمهوری، شانه به شانه شهید جمهور، در حرکت بود.

روزها که می رفت، دخترها خواب بودند. شب ها که برمی گشت، خواب بودند. بابا، سایه امنی بود که با همان اندک حضور خود در خانه، ته دل دخترها را قرص می کرد. آن ها می دانستند بابا، دارد از شخصیتی محافظت می کند که اپروی نظام است. این یعنی بابا، محافظ اسلام و ارزش های دینی است. یک عمر خستگی هایش را نذر امنیت و آرامش وطن کرده بی آنکه کسی جایی، نام و تصویری آشنا

از او به یاد داشته باشد. دخترها دلشان می خواهد بابای قهرمانشان را، همانی که با جانش معامله کرده، توی تلویزیون ببینند. عکسش را توی اینترنت جست و جو کنند. اما هیچ کجا نام و تصویر روشنی از او نیست.

شب قبل رفتن یکی از دخترها به پدر گلایه می کند: «چرا تصویرت را در تلویزیون نشان نمی دهند؟ چرا در اینترنت اسم و فامیل شما را می زنم تصویرت نیست؟»

سیدمهدی اما لیخندی می زند و بی آنکه توی چشم هایش نگاه کند می گوید: «نشنو میده بابا!» حالا نه فقط تلویزیون و اینترنت که تمام پیلیوردهای بزرگ شهر از عکس های سیدمهدی پر شده است. قصه سردار موسوی، سرتیم محافظت رئیس جمهور، مثل حیدر به سر می رسد. کسی چه می داند.

شاید همسر سیدمهدی هم بارها توی سرش عین راضیه در بادیگارد، با پیکر بی جان همسر شهیدش راز دل ها داشته است. هیچ کس به اندازه او از شجاعت و دل سوزی و تعهد سیدمهدی خبر نداشته و لابد همان طوری که غبار سنگ مزارش را در حرم عبدالعظیم حسنی پاک می کند زیر لب می گوید: «صاحب این خونه خودش شاهده که تو کوتاهی نکردی...» حالا چند روزی از خاک سپاری پیکر شهید سردار سیدمهدی موسوی می گذرد. آن سلسله سفرهای پر شمار وقت و بی وقت ریاست جمهوری تمام شده است.

سردار آرام گرفته و پرونده مأموریت های او بانشان شهادت بسته شده است و دیگر ما خوب می دانیم حیدر فقط توی فیلم ها نیست. تیتراژ بالا می آید و ما به احترام جان هایی که در خدمت نظام فدا شده اند، تعظیم می کنیم....



ایستاده تا پای جان

علی شعبانی، معاون سیاسی امنیتی اجتماعی استانداری کرمانشاه در باب جوانمردی، تعهد و مسئولیت پذیری شهید موسوی روایت می کند. در یکی از سفرهای استانی رئیس جمهور، آیت... رئیس به لرستان، هنگامی که اتومبیل حامل رئیس جمهور در میان جمعیت حرکت می کند، زنی میان سال به طرف ماشین می آید تا به رئیس جمهور نزدیک شود. در این شرایط که امکان تصادف و آسیب به خانم وجود داشته، شهید موسوی با فداکاری جلو می آید تا از بروز سانحه جلوگیری کند. در این بین ماشین از روی پای سیدمهدی عبور می کند و دچار شکستگی جدی می شود به طوری که پس از جراحی استخوان، دو سه سانتی از قد پاکم می شود. پس از این مأموریت، سیدمهدی موسوی به سادگی می تواند با دریافت درجه جانبازی بازنشسته شود، اما خیلی زودتر از موعد مقرر پزشکان، به میدان خدمت برمی گردد و خالصانه به حفاظت از شخص رئیس جمهور ادامه می دهد.

شهید سیدمهدی موسوی، در میدان خدمت



سردار سیدمهدی موسوی به مدت چهارسال جانشین فرمانده تیم حفاظت فرمانده کل سپاه بود و پس از آن به مدت حدود پنج سال فرماندهی تیم حفاظت سرلشکر جعفری را به عهده داشت. علاوه بر این سردار موسوی به مدت سه سال فرمانده تیم حفاظت از آیت... رئیس به عنوان رئیس قوه قضاییه و پس از آن هم به مدت سه سال فرمانده یگان حفاظت نهاد ریاست جمهوری و سرتیم حفاظت شهید آیت... رئیس بود که سرانجام در سانحه سقوط بالگرد در منطقه دیزمار به درجه رفیع شهادت رسید.

تابوت شهید و صندوق عهد برادری ایرانیان

انتخاباتی به ستاد رقیب خویشاوندشان راه می برند و برای موفقیت او، که با نگاه فردا پیروزی خود همراه می بینند، تلاش می کنند، اما به گاه حادثه، به فصل غم، اولین کسانی هستند که خود را به معرکه می رسانند. این دو را نباید به سبک این همانی خواند چه به واقع هم این دو بسیار از هم و با هم متفاوت اند. همین نگاه هوشمندانه و منطقی است که راه بر همدلی در عین نا هم نظری می گشاید.

حتی رقیبان دیروز را به غم گساران امروز تبدیل می کند، چیزی که امروز بعد از آن فاجعه تلخ و عروج شهادت گونه رئیس جمهور رئیس و همراهان نازنینش می بینیم از این جنس است. جمهوری که به رهبری آقای نداده بودند هم خود را به میدان تشییع و عزادارساندند و او را شهید خود دانستند.

تابوت را صندوق عهد می توان نامید. عهد برادری، هم نوعی، هم وطنی. با صندوق رأی نمی شود آن را قیاس کرد. در صندوق رأی، نظرها و پنداشته ها و انگاشته ها و برنامه ها و حتی نوع رویارویی با افکار عمومی و مدیریت آن با تبلیغات است که رأی می گیرد. اما

تابوت و تشییع و سپاه پوشی و سوگواری را باید در عهد، عهدی که خویشاوندان و هم وطنان را از منتها الیه قهر هم به قله آشتی می کشاند تا آتشی که در دل افروخته شده است را التیام دهد.

ما تجربه کرده ایم خویشاوندان با نگاه های مختلف سیاسی، کسانی که در اوج رقابت های



غلامرضا پانی اسدی روزنامه نگار

است.

این یعنی ما به هم ربط داریم و سرنوشت ما چون تار پیود درهم تنیده شده است. قالی ایرانی را فقط در سبک های خبرنگرینی نباید جست. در فرهنگ زندگی اجتماعی هم باید خواند. ناهمراهان را بسان نخ های کنار مانده باید دانست که گرهی در این فرش نیستند.

خارج نواختن از دستگاه ملی و ملت، خودان ها را به خارج شدن از ارکستری وامی دارد که هماهنگ می نوازند. صدای گریه، اشک های جاری، بغض های در گلو، سیاهی پیراهن، شانه های هموار شده برای سرهای داغ دار و... همه نشان می دهد که به عهد برادری استواریم. تابوتی که بر شانه گرفتیم این عهد را حالی تازه و معنایی نو بخشید.

به واقع هم همین است. حکایت رقابت های سیاسی از قرابت های معنوی و عاطفی جداست. ارجمندی فرهنگ ایرانی و اخلاق دینی هم در همین ظرافت هاست. در اینکه میان کش ها و واکنش ها در عرصه های گوناگون تفاوت قائل شویم.

استاندارد رقابت های سیاسی هم این است که با شمارش آرا، همه به تنظیمات فرهنگی خود برگردند نه اینکه خط افتراق مناظرات و رقابت ها را چنان پررنگ نگهدارند و حتی بر رنگ و لعاب آن بیفزایند که در مسیر رقابت دیوار ایجاد شود.

ما را خداوند بر یک پهنه جغرافیایی فرصت زادن و زیستن عطا فرموده که اسمش ایران است. در یک عصر فرصت حیات داده که این قرن و سال و ماه و روز است. زیر یک پرچم ما را گرد آورده که پرچم جمهوری اسلامی ایران



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: مهرداد مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید مسعود طالع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱
- نمایر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱
- روابط عمومی: ۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۷۷۸۹۰۳۰۰۰

SHAHRRARANNEWS.IR

۲شنبه

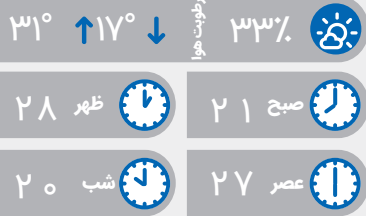
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir



سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

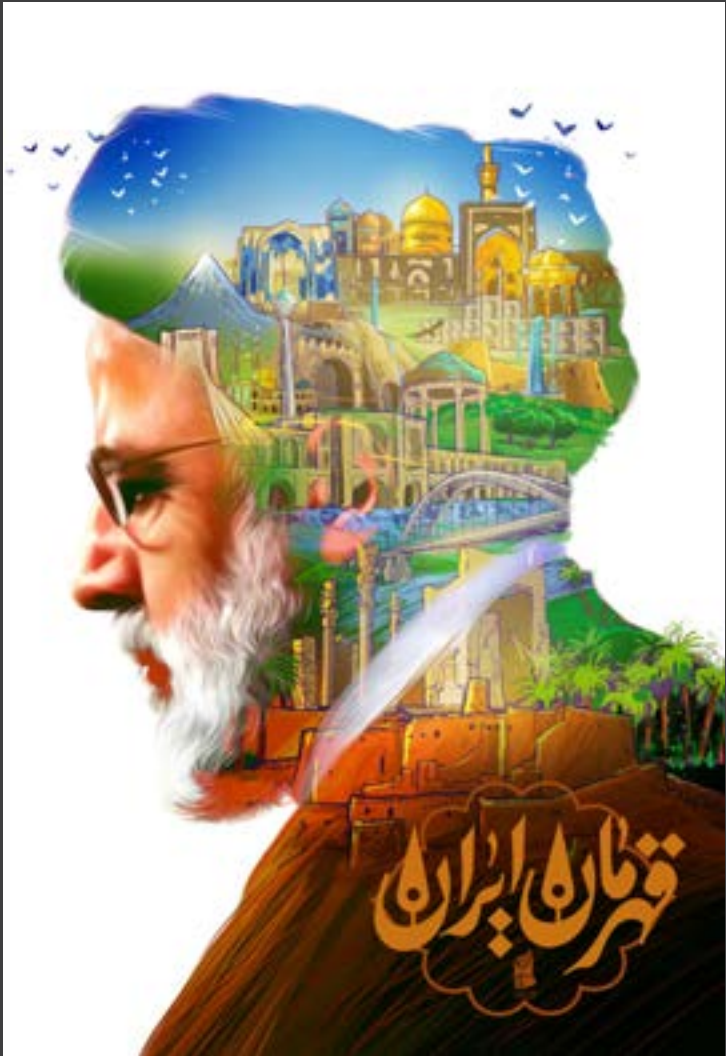


میتوان نامۀ اخلاق حرفه‌ای



- اذان ظهر ۱۱:۲۸:۴۶ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۴۸
- غروب آفتاب ۱۸:۴۰:۲۴ اذان صبح فردا ۰۲:۳۲:۲۷
- اذان مغرب ۱۹:۰۱:۱۵ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۶:۴۲

هنر روز



یکی از آثار هنری که در واکنش به شهادت آیت... ابراهیم رئیسی و هیئت همراهش از سوی هنرمندان نهضت مردمی پوستر انقلاب خلق شده است.

بیا و آتش ویرانه را گلستان کن

بیا و چاره ای ای جان برای هجران کن

بیا و خلوت شب را ستاره باران کن

در آسمان غزل خیز یا کریمانت

شکوه پرزدنی نذر بی قراران کن

سفر جاده تکریم عاشقان برخیز!

دوباره با علّمت، عشق را نمایان کن

امید فتنه گران ناامید می گردد

دوباره خواب برانداز را پریشان کن

به نام نامی یا صاحب الزّمان برخیز

به رنگ پرچم ایران دوباره توفان کن

تبر به دوش تو باشد، سلام ابراهیم!

بیا و آتش ویرانه را گلستان کن

شب ولادت خورشید، مضطرب بودیم

به یک اشاره موارا هی خراسان کن

میان بغض نفس گیر انتظار، ای دوست

نگاه یوسفی ات را به سوی کنتان کن

قسم به صبح کرامت، ظهور نزدیک است

سلام ویژه خود را آثار باران کن